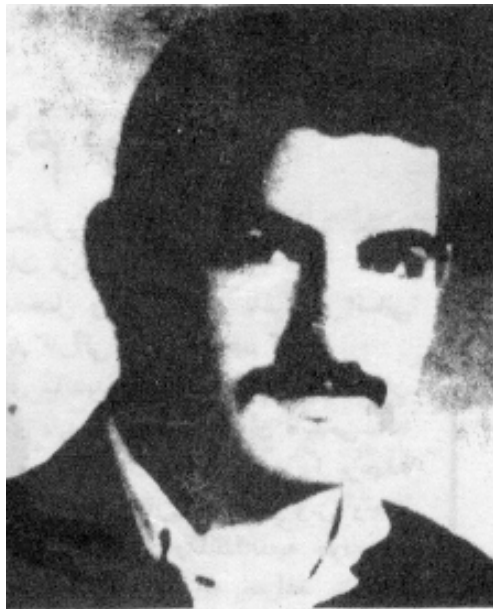


فدایی خلق عباس جمشیدی رودباری



۱۳۲۵-۱۳۵۱



رفیق عباس در شیرگاه به دنیا آمد. در خانواده ای سیاسی رشد نمود و از کودکی با مسائل سیاسی آشنا شد. ۱۶ ساله بود که به تهران آمد و در دبیرستان دارالفنون مشغول تحصیل گردید. در دوران دبیرستان یکی از فعالین دانش آموزی بود و در جریان اعتصاب رانندگان تاکسی همراه با سایر دانش آموزان در تظاهرات خیابانی شرکت نمود. بعد از اتمام دوره متوسطه در رشته ریاضی دانشگاه تهران ادامه تحصیل داد. هنگام تحصیل با محفل مطالعاتی رفیق احمدزاده آشنا شد و مطالعات مارکسیستی را در کنار آن رفقا آموزش دید. در دوره خدمت سربازی به جنبش چریکی پیوست و با ترک آن به عنوان یک انقلابی حرفه

ای در خدمت جنبش قرار گرفت. شور و صمیمیت رفیق زبازد همه رفقا و دوستانش بود. رفیق عباس انسانی مقاوم بود که با تلاشی خستگی ناپذیر مسئولیت های سازمانی را پیش می برد. در خرداد ماه ۱۳۵۰ در محاصره خانه تیمی خیابان طاووسی همراه رفیق و هم سنگرش احمد زیرم بدون سلاح و با دست خالی توانست حلقه محاصره را شکسته و از منطقه دور شود. در همان سال باردیگر به سلامت از حلقه محاصره خانه تیمی خیابان ابطحی در پناه آتش هم رزم قهرمانش مهرانوش ابراهیمی خود را توانست خارج نماید.

در تابستان ۱۳۵۱ زمانی که مشغول شناسایی جاسوسان مزدور رژیم بود خود را در محاصره دشمن می بیند. امکان شکستن محاصره نبود و به همین خاطر رفیق تصمیم می گیرد که تا آخرین فشنگ با دشمنان مقابله نماید. به دلیل اصابت یک گلوله به شقیقه اش بیهوش گشته و زنده به دست دشمن می افتد. فوراً به زیر وحشیانه ترین شکنجه ها کشیده می شود. رفیق عباس با مقاومت کوهواره ای شکنجه گران خود را به ستوه می آورد. هیچ اطلاعاتی از وی نمی توانند بیرون بکشند. شکنجه گر عباس به او می گوید: حالا که پاهایت فلج شده اند و نمی توانی حرکت کنی اگر آزاد شوی چکار می کنی؟ و عباس پاسخش را این گونه می دهد: درست است که پاهایم را در زیر شکنجه های شما از دست داده ام ولی هنوز مغز و زبانم سالم هستند. اگر موفق شدم خود را آزاد کنم، از راه بیان اندیشه هایم به مبارزه ادامه می دهم!

در اواخر تیرماه ۱۳۵۱ خبر دروغین کشته شدن رفیق عباس در درگیری توسط ساواک منتشر می گردد. در آن سال ها یکی از شگردهای رژیم در مورد کسانی که زنده دستگیر می شدند این بود که خبر کشته شدنشان را

منتشر می ساختند تا به خیال خام خود بتوانند با بدست آوردن سرخ هایی از این رفقا زیر شکنجه به سازمان ضربه بزنند. فریبی که در مورد رفیق اسداله بشردوست نیز اجرا شد.

رفیق عباس از اواخر تیرماه سال ۱۳۵۱ تا مرداد ماه ۱۳۵۳ بطور مداوم در زیر شکنجه مزدوران قرار داشت و سرانجام در بامداد دوم مردادماه او را به جوخه اعدام سپردند. **یادش گرمی باد!**

متن وصیت نامه رفیق عباس در سحرگاه دوم مرداد ۱۳۵۳

پدر و مادر عزیزم

قرار است این را بعنوان وصیت نامه به شما بنویسم ولی شاید خودتان هم خوب می دانید وصیت من آن طور که بر طبق معمول نوشته می شود در یک جمله تمام شدنی است: به هیچ کس بدهی و از هیچ کس طلبی ندارم.

اما اگر وصیتم را آنطور که معمول آدم های سیاسی است بنویسم چیزهایی برای نوشتن وجود خواهد داشت.

از شما به عنوان پدر و مادر راضی و ممنونم. آرزویم این است که شما هم از من به عنوان فرزند راضی باشید. این

را می دانم که به خاطر من خیلی ناراحتی کشیدید ، اما این تمی تواند و نباید علت نارضایی شما از من قرار

گیرد. می دانید آخر همه چیز که به خانواده ختم نمی شود ، خیلی چیزهای دیگر و آدم های دیگر هستند که

آدم نسبت به آن ها تعهد دارد و اگر بخواهد آدم بماند باید به هر قیمت که شده به تعدش عمل کند. راهی را که

انتخاب کرده ام به حساب فقدان احساسات خانوادگی ام نگذارید. شما فرزندی را بیامرزید که احساسات

خانوادگی اش را پای احساسات به مراتب بزرگ تری فدا کرده است.

همیشه و عمیقاً آرزوی دیدارتان را داشته ام هرچند هم که آرزوی محالی بوده باشد. به عنوان آخرین سخن این

که هرگز برایم ناراحت نباشید. زیرا من با چشمان باز راهم را انتخاب کردم.

با بهترین آرزوها